

[مقتضای قاعده در اخذ اجرت بر واجبات 1](#_Toc19454900)

[مقتضای ادله خاص در اخذ اجرت بر قضا 3](#_Toc19454901)

[استدلال به روایت عمار بن مروان بر عدم جواز اخذ اجرت بر قضا 3](#_Toc19454902)

[اشکال مرحوم خوئی به استدلال به روایت عمار بن مروان 4](#_Toc19454903)

**موضوع**: احکام القضا /القضا /کتاب القضا

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در مقتضای قاعده اولیه در جواز اخذ اجرت قاضی بود که چهار وجه برای عدم جواز اخذ اجرت بر هر واجبی که از جمله‌ی آنها قضا است بیان شد.

# مقتضای قاعده در اخذ اجرت بر واجبات

محصل وجه چهارمی که در مقام بیان شد این بود که ظاهر هر واجبی این است که مجانی انجام شود پس اخذ اجرت خلاف اطلاق دلیل وجوب اشیاء است. ظاهر دلیل وجوب شی این است که به قصد اجرت نباشد. پس انجام واجب به نحو مأجور خلاف ظهور انصرافی دلیل واجبات است که این را با تعدیلی از ناحیه‌ی کلام محقق کنی می شود به عنوان وجه پنجمی بیان کرد به این بیان که دلیل وجوب شی می گوید انجام واجبات نباید بر وجه تملک اجرت واقع شود. البته انجام عمل واجب به نحوی که اجرت بگیرد علی الاطلاق مانعی ندارد فقط عمل واجب نباید به نحو تملیک به شخص مستاجر باشد اما عمل واجب به نحو اجرت داشتن مانعی ندارد. مثلا اگر به صورت جعاله باشد جاعل چیزی تملک نمی کند و اجرت در جعاله به إزاء تملک نیست بلکه بإزاء استیفاء منفعت است و بإزاء این است که عمل به خاطر امر او صادر شده است. پس در حقیقت ادعا این می شود که ظاهر ادله واجبات این است که عمل به نحو مملوکیت برای شخص مستاجر صادر نشود. تملک عمل جایز نیست چه با اجرت و چه بدون اجرت. حاصل کلام محقق کنی در مقام این است که اصل عدم جواز اخذ اجرت است مگر اینکه دلیلی بر جواز اخذ اجرت داشته باشیم مانند واجبات نظامیه مثل نانوایی و قصابی و ...

مرحوم خوئی[[1]](#footnote-1) هم بر عکس ایشان فرمود اصل این است که انجام عمل واجب مشروط به عدم اجرت نیست مگر اینکه دلیلی بر خلاف داشته باشیم مانند تجهیز میت و افتاء و اذان گفتن. ایشان برای عدم جواز اجرت بر افتا، به عده ای از آیات قرآن مانند ﴿قُلْ لاَ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرا ً﴾[[2]](#footnote-2) و﴿و مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلاَّ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِين ﴾[[3]](#footnote-3) استدلال کرده و فرموده بود تبلیغ دین از مناصب انبیاء است و اخذ اجرت بر آن جایز نیست. ولی این آیات چنین ظهوری ندارند زیرا این آیات می گویند ما اجر نمی گیریم ولی نمی گوید که اجر گرفتن مانع دارد و حرام است. در نتیجه هیچ کدام از این وجوهی که در مقام ذکر شده بود تمام نیست و مقتضای قاعده، جواز اخذ اجرت بر واجبات است حتی به نحو تملک. البته باید غرض عقلائی بر آن مترتب باشد.

اگر هم دلیل تمام باشد و بگوییم اخذ اجرت بر واجبات جایز نیست فقط در واجبات عینی است و حتی در واجبات عینی هم علی الاطلاق نیست. مقتضای قاعده نه تنها جواز اخذ اجرت بر واجبات کفایی است بلکه در واجبات عینی هم اخذ اجرت بر واجبات جایز است. چون دلیل بر عدم جواز اخذ اجرت این بود که مکلف سلطه ای بر عدم انجام ندارد؛ در واجبات عینی ممکن است گفته شود سلطه بر عدم انجام ندارد ولی در واجبات کفایی سلطه دارد چون تعداد افرادی که واجب را امتثال کنند موجود است. نکته عدم جواز اخذ اجرت این بود که تخلف از عمل جایز نیست که در واجب کفایی تخلف از عمل به دلیل وجود من به الکفایه جایز است. در واجبات عینی هم عدم جواز اخذ اجرت علی الاطلاق نیست، زیرا اصل انجام فعل بر ملکف واجب است اما مکلف در تطبیق مامور به بر حصه آزاد است و می تواند هر کدام از حصه های طولی را انجام دهد. مثلا وقتی که امر به نماز می شود فقط ایجاد طبیعت نماز به یک وجود بر او واجب است اما اینکه این حصه را در مسجد به جا آورد یا منزل مخیر است و می تواند اجرت بگیرد و آن را در مسجد بخواند. آن چیزی که جایز نیست تخلف از جامع است نه اخلال به حصه. در نتیجه قضا اگر واجب عینی هم شود اخذ اجرت بر آن جایز است. بله اگر مستاجر بگوید من به تو پول می دهم برای انجام مامور به، به نحو مطلق و نه حصه خاصه، در این صورت اخذ اجرت اشکال خواهد داشت.

# مقتضای ادله خاص در اخذ اجرت بر قضا

در این مقام به دو روایت بر عدم جواز اخذ اجرت بر قضا استدلال شده است یکی معتبره‌ی عمار بن مروان و دیگری صحیحه‌ی عبدالله بن سنان.

در روایت عمار بن مروان، مرحوم خوئی از آن تعبیر به معتبره کرده است چون همه افراد سند روایت به جز عمار بن مروان، ثقه هستند و عمار هم که ملقب به یشکری است توسط نجاشی توثیق شده است.

## استدلال به روایت عمار بن مروان بر عدم جواز اخذ اجرت بر قضا

مرحوم صدوق این روایت را به دو سند -یکی در معانی الاخبار و دیگری در خصال- ذکر کرده است. در خصال آمده است «حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ قَالَ‏ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع‏ السُّحْتُ أَنْوَاعٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا مَا أُصِيبَ مِنْ أَعْمَالِ الْوُلَاةِ الظَّلَمَةِ وَ مِنْهَا أُجُورُ الْقُضَاةِ وَ أُجُورُ الْفَوَاجِرِ وَ ثَمَنُ الْخَمْرِ وَ النَّبِيذِ الْمُسْكِرِ وَ الرِّبَا بَعْدَ الْبَيِّنَةِ فَأَمَّا الرِّشَا يَا عَمَّارُ فِي الْأَحْكَامِ فَإِنَّ ذَلِكَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ بِرَسُولِهِ»[[4]](#footnote-4). و در معانی الاخبار هم آمده است «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْغُلُولِ فَقَالَ كُلُّ شَيْ‏ءٍ غُلَّ مِنَ الْإِمَامِ فَهُوَ سُحْتٌ‏ وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ سُحْتٌ وَ السُّحْتُ أَنْوَاعٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا مَا أُصِيبَ مِنْ أَعْمَالِ الْوُلَاةِ الظَّلَمَةِ وَ مِنْهَا أُجُورُ الْقُضَاةِ وَ أُجُورُ الْفَوَاجِرِ وَ ثَمَنُ الْخَمْرِ وَ النَّبِيذِ وَ الْمُسْكِرِ وَ الرِّبَا بَعْدَ الْبَيِّنَةِ فَأَمَّا الرِّشْوَةُ يَا عَمَّارُ فِي الْأَحْكَامِ فَإِنَّ ذَلِكَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ رَسُولِه‏»[[5]](#footnote-5) اینکه در روایت آمده است «نبیذ مسکر» به این معنا نیست که نبیذی داریم که مسکر نباشد بلکه در روایات ما به نبیذی اشاره شده است که حلال است و آن همان است که در زمان پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم به دلیل اینکه آب شرب مقداری شور بود و هنگام وضو چشم ها را می سوزاند برای دفع شوری آب، مقداری آب برای وضو جدا می کردند و خرما داخل آب می گذاشتند تا شوری آب را بگیرد که به آن اصطلاحا نبیذ می گفتند. این روایت اطلاق دارد و اجر قاضی چه از ناحیه‌ی حکومت باشد و چه از ناحیه‌ی شخص ثالث باشد و چه از ناحیه‌ی متخاصمین، و نیز قضا چه واجب باشد و چه نباشد، را شامل میشود و اخذ اجرت بر آن سحت است. ظهور سحت در حرمت است هر چند در مواردی در کراهت هم استعمال شده است.

### اشکال مرحوم خوئی به استدلال به روایت عمار بن مروان

ایشان فرموده[[6]](#footnote-6) است این روایت دلالتی بر عدم جواز اخذ اجرت ندارد. چون استدلال به این روایت متوقف بر این است که «وَ مِنْهَا أُجُورُ الْقُضَاةِ» جمله مستقله باشد که در این صورت از اقسام سحت، اجر قاضی است ولی بعید نیست که این فقره تبعیض از «مِنْهَا مَا أُصِيبَ مِنْ أَعْمَالِ الْوُلَاةِ الظَّلَمَةِ» باشد یعنی کارمندان دولت غیر حق، مالی که به عنوان اجرت دریافت می کنند حرام هست حتی اگر برای قضاوت هم نباشد. البته اگر قضا در حکومت جور بدون اجرت هم باشد حرام است چون قضا از شعب امامت است و اگر هم به کسانی واگذار شده است از جانب امام علیه السلام هست به کسانی که صلاحیت و شرایط دارند. یکی از شرایط این است که شخص به عنوان عامل حکومت جور قضاوت نکند. پس روایت دال بر حرمت اخذ اجرت بر قضایی که شخص در حکومت عادل یا در فرضی که قاضی حکومت جور نباشد، نیست. مرحوم خوئی فرموده است شاهد اینکه جمله «وَ مِنْهَا أُجُورُ الْقُضَاةِ» مستقله نیست این است که این فراز به عنوان مصداقی از «ما اصیب» می باشد نه اینکه عطف بر «منها ما اصیب» باشد زیرا در موارد دیگر «منها» تکرار نشده است. مرحوم خوئی فرموده است موید دیگر این مطلب هم این است که همین روایت از عمار در کافی نیز آمده است و فاقد «وَ مِنْهَا أُجُورُ الْقُضَاةِ» است. در این روایت آمده است «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنِ الْغُلُولِ قَالَ كُلُّ شَيْ‏ءٍ غُلَّ مِنَ الْإِمَامِ فَهُوَ سُحْتٌ وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ وَ شِبْهُهُ سُحْتٌ وَ السُّحْتُ‏ أَنْوَاعٌ‏ كَثِيرَةٌ مِنْهَا أُجُورُ الْفَوَاجِرِ وَ ثَمَنُ الْخَمْرِ وَ النَّبِيذِ الْمُسْكِرِ وَ الرِّبَا بَعْدَ الْبَيِّنَةِ فَأَمَّا الرِّشَا فِي الْحُكْمِ فَإِنَّ ذَلِكَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ بِرَسُولِهِ ص»[[7]](#footnote-7) مرحوم خوئی هم فرموده بعید است که این روایت دیگری باشد، چون عمار بن مروان در این نقل روایت را برای ابی ایوب نقل کرده است ولی در روایت دیگر راوی علی بن رئاب است و بعید است که برای کسی با این ضمیمه نقل کرده باشد و برای دیگری بدون ضمیمه. عمار هم در یکی از دو نقل اشتباه کرده است زیرا در یکی از نقل ها «ابوجعفر علیه السلام» هست و در دیگری «ابو عبد الله علیه السلام». بعد مرحوم خوئی می فرماید که معلوم نیست عبارت « وَ مِنْهَا أُجُورُ الْقُضَاةِ» صادر شده باشد و بنابر فرض صدور هم از مصادیق «مِنْهَا مَا أُصِيبَ مِنْ أَعْمَالِ الْوُلَاةِ الظَّلَمَةِ» است.

1. [القضاء والشهادات،  الخوئي، السيد ابوالقاسم، ج1، ص16.](http://lib.eshia.ir/11208/1/16/والمقطوع) [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره انعام، آيه 90. [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره شعراء، آيه 109. [↑](#footnote-ref-3)
4. [الخصال، الشيخ الصدوق، ج1، ص329.](http://lib.eshia.ir/15339/1/329/مروان) [↑](#footnote-ref-4)
5. [معانی الأخبار، شیخ صدوق، ج1، ص211.](http://lib.eshia.ir/15257/1/211/الرِّشْوَةُ) [↑](#footnote-ref-5)
6. [القضاء والشهادات،  الخوئي، السيد ابوالقاسم، ج1، ص18.](http://lib.eshia.ir/11208/1/18/فالمعنى) [↑](#footnote-ref-6)
7. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج5، ص126.](http://lib.eshia.ir/11005/5/126/الغلول) [↑](#footnote-ref-7)